## آفریدن ملت و حکومت برشالوده « منش ِمردمی »

# درمجازات، فقط این حق موجود است که ازمجرم ، چیزی گرفته شود که میتوان به او پس داد

فریدالدین عطار

بی هیچ شکی ، این اندیشه فریدالدین عطار، نه تنها برضد قصاص اسلامیست ، بلکه آنرا باطل میشمارد ، واز منش ِ مردمی ایرانی ، طرد وحذف میکند . فرید الدین عطار، درست ازاندیشه قصاص اسلامی بود که روان وفکرش ، به شدت آشفته شده بود ، و ازاین رو در**قصه** « **انوشیروان وبزرگمهر** درالهی نامه » میگوید که قصاص اسلامی، ضد ِمردمیست ، و درمجازات ، قانون وجامعه وحکومت ودین ، فقط این حق را دارند که چیزی را ازانسان بگیرند ، که میتوانند باز به او درهمین زندگی برگردانند . اگردستش را به خاطرجرم ، می برند ، باید بتوانند سپس همان دستش را به او برگردانند ، اگرچشمش را کورمیکنند ، باید بتوانند چشمش را بازبه او برگردانند . اگربرای مجازات ، روان مجرم را شکنجه میکنند ، باید روانش را بتوانند چنان درمان کنند که به حالت نخستین بازگردد . اگر درمجازات ، قدرت تفکر وخرد انسانی را میآزارند ، باید بازهمان قدرت تفکررا دراو بیافرینند. اگراورا به گونه ای مجازات میکند که درجامعه ننگین وبی آبرو میشود وحیثیت اجتماعی او صدمه

می یابد ، باید باز همان احترام وآبرو حیثیت اجتماعی را ابقاء کنند . این اصطلاح « **درمجازات چیزی را ازانسان گرفتن** » معنائی بسیارژرف دارد . **عطار معتقد است که « هرمجازاتی ، بطورکلی چیزی را از جان انسان میگیرد » . هرمجازاتی، جان انسان را میآزارد ، چون چیزی ازجان گرفتن ، آزردن جان وخرد وروان انسانست** . آزردن جان وخرد ، درفرهنگ ایران ، « **دروغ** » خوانده میشد . دروغ آن چیزیست که جان وخرد انسان را میآزرد ، ازانسان جان وخرد را میگیرد و به انسان ، ستم میکند . دروغ ، فقط زبانی نیست . **قدرت وحکومت وشریعت ، درهرمجازاتی، با آزردن جان وخرد انسان ، اصل دروغ میشود ، وبدینسان ، حقانیت خود را به کلی از دست میدهد** . با چنین اندیشه ای ، عطار، موجودیت اسلام را زیرسئوال می برد ، چون **اندیشه قصاص درهمان خود « خلقت انسان = خلقت آدم وحوا » پوشیده موجود است** . این اندیشه را که اسلام ازیهودیت ومسیحیت به ارث برده است ( هرچند نیز اندکی دستکاری باشد) استوار برآنست که : انسان حق ندارد از درخت **معرفتِ** ( خوشه <u>گندم = گون دم</u> = خوشه برفرازساقه = <u>حنطه = اند= تخم</u> ) **خوب وبد** بخورد ، تا نتواند ازخودش ، اندازگذارخوب وبد بشود . بدینسان الله ویهوه وپدرآسمانی ، هرسه ، « جان آزار» میشوند ، چون « خردی » را که برای معرفت خوب وبد ازجان خودِ انسان میروید ، ازجان انسان، می برّند . درست این غصب حق انسان ازانسان، ازیهوه وپدرآسمانی والله ، میشود بزرگترین « نافرمانی و گناه انسان » . به عبارت دیگر ، **ازاین پس حق ندارد ، که ازجان انسان ، خرد اندازه گذار** ، برویُد ، و باید درتابعیت واطاعت ازاحکام واوامر ونواهی شریعت ودین ، این چنین خردی ازجان انسان ، گرفته وسلب شود . واین درست **برترین « آزار به جان انسانی واصل ضد مردمی » است** . این روند آزردن جان ، که دراطاعت ازهرحکمی وامری ونهی ای در این ادیان هست ، وظیفه مقدس اصلی همان شریعت ودین است . **شریعت باید دراجرای احکامش ، مانع پیدایش**

**خرد از جان انسانی گردد تا انسان نتواند با خردِ زاده ازجان خودش ، در آزمایش ، خوب وبد را تشخیص بدهد** . بدین ترتیب ، **شریعت اسلام درسراسرعمر، مانع پیدایش « خرد اندازه گذار، ازجان خود انسان » میشود ، و آنرا « ارشاد » مینامد** . شریعت ، « اصل گرفتن خرد ازجان انسان » میشود که درطبیعت ازهم جدا ناپذیرند . انسان ، مجرم ابدی میشود . **انسان مجرم بالقوه همیشگی میشود** . چون حق خوردن میوه درخت معرفت نیک وبد را ندارد . درحالیکه خردِ خودش ، همان خوشه ومیوه ایست که ازدرخت جان خودش میروید ، واین میوه وخوشه ، ازجان او هرروز بریده و ازاو گرفته میشود و هیچگاه به او باز داده نمیشود . این ریشه اندیشه قصاصست .

فریدالدین عطار، این اندیشه والا را درقصه ای ازانوشیروان وبزرگمهر بدین شکل ، به عبارت میآورد . قیصرروم ، معمائی نزد انوشیروان میفرستد که اگر دانشمندان او نتوانند آنرا حل کنند ایران باید باج به قیصر روم بپردازد. انوشیروان همه موبدان ودانشمندان ایران را برای حل این معما فرامیخواند ولی همه ازحل این معما برنمی آیند ووامیمانند . آنگاه بیادش میآید که این کار، فقط ازعهده بزرگمهر برمیآید . ولی این بزرگمهررا که تنها مغزمتفکر ایرانست ، این شاه دادگر! کور کرده وبزندان انداخته است ( کاری که موبدان زرتشتی وشاه دادگرش به اتفاق همدیگرسده ها میکرده اند ، وسپس ارث آنها به حکومات اسلامی که حکومت عدل علی و آخوندها رسیده است ). بزرگمهر کور را از زندان میآورند واو این معما را میگشاید .

به غایت شادمان شد زان دل شاه

بدو گفتا که : « **ازمن حاجتی خواه** »

حکیمش ( بزرگمهر) گفت ، **چون آن روی دیدی !**

**که کورم کردی و میلم کشیدی**

**(حکومت دینی ، اصل خرد را دراجتماع ، کورمیکند )**

کنون آن خواهم ازتو ، ای سرافراز
که بس سرگشته ام ، چشمم دهی باز
شهش ( شاه دادگر**!** عدل اسلامی **!**) که **من این کی توانم**
تو خود دانی که من این می ندانم
حکیمش( بزرگمهر) گفت : ای شاه سرافراز
چو نتوانی که چشم من دهی باز
**مکن تندی ، زکس چیزی ستـان تو**
**که گر خواهی ، تـوانی دادش آن تو**
چرا می بستدی چیزی که از عـز
عوض نتوانی آنرا داد هرگز